

بموجب این قانون، اگر کسی از این قبیل را بکشد یا بکشد، باید از او جریمه گرفته شود و اگر کسی از این قبیل را بکشد، باید از او جریمه گرفته شود و اگر کسی از این قبیل را بکشد، باید از او جریمه گرفته شود.

غز گاؤں

واسامی خاص

-۲-

گفتیم که زردشت بلی، در حقیقت آیین جدیدی نیسازد بلکه اعتقاد آن موجود زمان خود را اصلاح کرد و به بیان دیگر، وی بانی نهضتی گردید. در ضمن اصلاحاتی که او بعمل آورده یکی آن بود که بایستی مردمان از جا نوران سودمند محافظت کنند، حقوق آنها را پاس داشته، ستم و آزار را روا ندارند، بطوریکه فرشتگان نگهبان آنها شود و خود را ستم روا ندارند. زردشت در طی گاتها هر دو را



غز گاؤں

به زراعت و پروراندن سنوران پند میدهد و از فدی و قربانی خوین که در میان اقوام آریایی معمول بود، بشدت منع میکند، ولی چون در یسنای ۲۹ در هر یا زده قطعه اش صحبت از گئوش-

او روان میشود لازم است چند کلمه درین خصوص گفته آید. در یسنای مذکور که بهترین فصل گاتهاؤں پر از رحم و مروت است گئوش او روان

فرشته آسا، فغان بر آورده بدر گاه اهورا مزدا از آزار و شقا و تیکه از انسان
بد عمل بجنس ستوران و جا نوران سود مند میرسد گله مند است
در کتب پهلوی از آن قبیل بندهش از گوهورون مفصل تر صحبت شد * ، بقول
بندهش اول چیز یکه اهورا مزدا در میان مخلوقات جا ندارد بیا فرید گا و
(ورزار) بود (۱) . . .

در یسنای بیست و نهم - که عبارت است از سؤال و جواب اهورا مزدا و
وهومن و گوشورون (روان آفرینش) و زرتشت، قطعه ذیل قسمتی از استغاثه‌ای است
که گوش او روه (غز گا) بدر گاه او را مزدا بر میدارد: «ای اهورا مزدا روان
آفرینش بدر گاه تو گله مند است ستم و ستیزه و خشم و زور مرا به ستوه آورده
مرا جز تو نگهبانی نیست. یک زندگانی پایداری خرمی بخش» (۲)
بدین طریق میبینیم که گوش او روان که در آیین مهر پرستی فدا میشد
در نهضت زرتشت مقام ایزد را احراز میکند و ایزد نگهبان چارپایان می شود
و حتی در گاتاهای فصلی در باره او و مقام و منزلت او تخصیص یافته است .

در اسمای دودمان سلطنتی اسپه که مقر پادشاهی شان بلخ بوده، کلمه اسپ وجود
دارد . و این بدان جهت است که اسپ نیز در شمار ستوران مقدس میرفته و ایزد
این حیوان «هر واسپ» نام داشته، و همان حیثیت، و مقام ایزد گوش را حایز بوده
و یکی از یشتهای او ستا بهمین نام یاد میگردد است . بهمین صورت اسامی زیادی
هم هست که مأخوذ و مقتبس از ایزد گوش است . عده ای از این اسامی
خاص راهنوز می‌شناسیم ، که برخی از آنها در دوره اسلامی مستعمل بوده است .
یکی از آنها که در او ستا ذکر شده «مهر گوش» است که در پهلوی «ملکوش»
شد (۳) . آذوبدمار سپندان ، مدون اوستا، پندنامه ای نوشت بنام پسر خود ، موسوم

(۱) گاتها - سرودهای زرتشت چاپ بمبئی - پورداود ص ۹۸

(۲) قطعه اول از یسنای ۲۹ بحواله قسمت دوم از کتاب سابق ص ۱۱

(۳) سبک شناسی ج ۱/۲۰۶

به جهشیار و دران گوید: «گوش روزی و روتش گوشودون کن و گاو به و رزبیا موز...»
 همو جای دیگر گوید: «تورا گویم، پسر من جهشیار، برای مردمان خرد خوب
 است» (۱). ابو عبدالله محمد، ادیب دیگری بود که «کتاب الوزراء و الکتاب»
 را تألیف نمود و دران یک هزار داستان و روایت از ملل عرب و عجم و روم و جز
 آنها را گرد آورد. این شخص، جهشیاری تخلص داشته (۲). محمد بن علی الحموی،
 وزیر و کاتب دیوان رسایل سلطان ایوبی، الملك الحافظ (۳) در باره او گوید:
 «ابو عبدالله بن عبدوس الجهشیاری، صاحب کتاب الوزراء در سال ۱۳۳ هـ. وفات
 یافت و در همین سال که کب بذوا به (۴) ظهور نمود (۵). و دیگر گوشیار
 با شهری الجبلی از منجمین مشهور است که در بین سنوات ۳۴۲ - ۳۸۳ هـ. بر حیات
 بوده است. و زیچ گوشیار بنام او شهرت دارد (۶).

چنان که بیان شد مهر گوش اوستایی و ملکوش پهلوی و گوشیار و معرب
 آنها جهشیار، یا گوشیار همه مر کب از دو بخش هستند که در دو شکل نخستین
 مهر + گوش و مل + گوش و در بقیه گوش + یار می باشد (۷) و این اخیر بار و پاور
 گوش یا پیرو و معتقد بدان می شود. اقتباس اسم یزد گوش حتی تا دوره های بعدتر هم
 رایج بوده و در قطار نامهای تاریخی: رستم، سهراب، جمشید، فریدون و غیره بر اشخاص

(۱) نشریة دانشکده ادبیات تبریز سال ۱۱ ش ۴ (۲) المنجد فی الادب و العلوم ص ۱۴۳ / ۱۶۶۰
 (۳) الملك حافظ نورالدین ارسلان شاه بن الملك المادل، برادر زاده سلطان
 صلاح الدین ایوبی (۱۱۳۸-۱۱۹۱ م). (مقدمه روسی تلخیص کشف البیان چاپ مسکوس ۸)
 (۴) بذوا به یا ذو بذوا به یا ذوایی نوعی ستاره دنباله دار است. (رک: تعلیقات چار مقاله ص ۶)
 (۵) تاریخ منسوری: تلخیص کشف البیان فی حوادث الزمان چاپ عکسی مسکوبه گوش
 بطرس گریازنیویچ ص ۶۱ الف

(۶) چار مقاله عروضی سمرقندی به تصحیح دکتور محمد معین ص ۱۷۰ که ایشان جهشیار
 را تحلیل کرده اند، اما یزد گوش، با غز، فقط درین مقاله تطبیق گردیده است.

(۷) پسوند یازد در بسیاری از اسماء دیگر هم هست: ثقة الملك ابو مسلم سر وشیاری داماد
 خواجه نظام الملك، ممدوح امیر مغزی (دیوان / عباس اقبال ص ۲۱۲) و ابوبکر یزدانبار
 ارموی (طبقات الصوفیه / عبدالحی حبیبی ص ۳۳۰)

گذاشته میشده است. و اصفی هراتی، معاصر سلطان حسین بایقرا، در بدایع الوقایع، که به تازگی در مسکو چاپ گردیده، از مرد مشهوری در هرات یاد می کند که موسوم به غیشی یا غشی بوده است و احتمال میرود منسوب به غش، غوش، گوش باشد (۱).

ریشه کلمه گوش در اوایل دوره اسلامی و قبل از آن، گاهی نام وصفی اشخاص نیز بوده است و حتی گاهی خود این کلمه بعینه دیده می شود. غنی تر بن منبعی که در آن جستجو باید کرد شاهنامه فردوسی است. که این اثر مرده زبگی است از فرهنگ پارینه و فی الحقیقت کنج شایگان و موزیم شایانی است از نفایس تاریخی بلخ و سیستان و زابل و کابل. در سراسر شاهنامه، خواننده بدین کلمات بر می خورد: گیو، گو، گیوگان، گوازه، گیوه، گاو، گژدهم (بضم اول). میتوان ادعا نمود که این کلمات دارای ریشه واحد اند - یعنی گیبه که غژ (ایزد گوش) نیز از آنجا آمده است. این ریشه در کتب کبیر مرثیو (در اوستایی)، کیوک مرث (در پهلوی) و کیومرث، کیومرث (در فارسی دری) نیز دیده می شود. اما چنانکه گفته آمد الفاظ مذکور در شاهنامه گاهی بمعنی وصفی هم بکار رفته اند و دلیل آن آن جزین نخواهد بود که گیو - گئوش - غژ حیوانی مقدس و ایزد نگهبان چارپایان بوده است. صاحب برهان در تعریف گوش روز گوید: «درین روز جشن کنند و عید سازند و آنرا سیر سور گویند و این روز سیر برادر پیا ز خورند و گوشت را با گیاه و علف پزند نه با چوب و هیزم و گویند این باعث امان یافتن از مس و لامسه جن است و بدان مداوای امراضی کنند که منسوب به جن است. و درین روز نیک است فرزند به مکتب دادن و پیشه آموختن» (۲). محمد حسین، این مطالب را از ابوریحان بیرونی اخذ کرده (۳).

(۱) بدایع الوقایع چاپ مسکو به اهتمام الکساندر بالدیرف ج ۱ ص ۳۳ قلمی لقا صاحب

(۲) برهان قاطع ج ۳ ص ۱۸۵ (۳) همانجا ص ۱۸۵ (۴) همانجا ص ۱۸۵

گفتیم این کلمات گاهی در شهنامه بحیث اسم وصفی اشخاص نیز استعمال شده، یعنی پهلوان، مرد مبارز و دلیر. کیو بحیث اسم خاص: خبر شد بطوس و سگو درز و کیو بر هام و گر کین و گردان نیو (۱) چوطوس و چو گودرز و کوشاد و کیو چو گر کین و بهرام و فرهاد نیو (۲) بز آل آنکهی گفت کیو از خدای همی خو اهم آنک او بود رهنمای که درین ادبیات از قهرمان معروف شاهنامه یاد شده است. و گاهی همین کلمه، مطلقاً وصفی است از دلیری و مردانگی موصوف، مانند: بمادر چنین گفت سهراب گسو که ای مادر از من حدیثی شنو (۳) بر و بر نشسته یکی پهلو و آن ابا فرسفت و یال گوان (۴) هجیر آنکهی گفت باخو یشتن که گر من نشان گو ییلتن بگو یم بدین نیکدل شیر مرد ز رستم بر آرد به ناگاه گرد (۵) بدین طریق گز دهم (بضم اول) نیز ممکن است مرکب از گز، غز + دهم از مقوله تهم در کلمه تهمتن (شخصی که در بلندی و بزرگی جنبه مردی و دلیری نظیری ندارد)، باشد تهمتن یکی از القاب رستم زال بوده است (۶). دقیقاً بلخی گفت: کرا بخت و شه شیرود یسار باشد و بالا و تن تهم و نسبت کیا نی (۷) کین پدر بد مر این دخت را گز دهم بر آردن کزو خورد بد گستم (۸) پس «گز دهم» که از پهلوانان شاهنامه است معنی آن چنین خواهد شد: مردی خواهد که در دلیری و مردانگی دارای اوصاف و صفات گوش است، فتأمل. این بود تأثیری که ابزد گوش (غز) در اسامی رجال داشته و این اثر را در دوره اسلامی و پیش از اسلام نشان دادیم و حتی نفوذ آن را در اعلام افسانوی شهنامه فرسوسی نیز، صورت بسیار جزو و مختصر نوشتیم.

(۱) شاهنامه فردوسی چاپ مسکو، برتلس ج ۲-۸۰ (۲) همانجا ص ۱۹۳

(۳) همانجا ص ۲۵۴-۲۵۴ (۴) و (۵) منتخب شاهنامه، محمد علی فروغی ص ۱۰۰

(۶) لغت فرس و دبیر سیاقی ص ۳۳۸ (۷) لغت فرس همانجا

(۸) شاهنامه چاپ مسکو ص ۱۴۲

گذاشته میشده است. واصفی هراتی، معاصر سلطان حسین بایقرا، در بدایع الوقایع، که به تازگی در مسکو چاپ گردیده، از مرد مشهوری در هرات یاد می کند که موسوم به غیشی یا غشی بوده است و احتمال می رود منسوب به غش، غوش، گوش باشد (۱).

ریشه کلمه گوش در اوایل دوره اسلامی و قبل از آن، گاهی نام وصفی اشخاص نیز بوده است و حتی گاهی خود این کلمه بعینه دیده می شود. غنی تر بن منبعی که در آن جستجو باید کرد شاهنامه فردوسی است. که این اثر مرده زبگی است از فرهنگ پارینه و فی الحقیقت گنج شایگان و موزیم شایانی است از نفایس تاریخی بلخ و سیستان و زابل و کابل. در سراسر شاهنامه، خواننده بدین کلمات بر می خورد: گیو، گو، گیوگان، گوازه، گیوه، گاو، گزدهم (بضم اول). میتوان ادعا نمود که این کلمات دارای ریشه واحد اند - یعنی گیوه که غز (ایزد گوش) نیز از آنجا آمده است. این ریشه در کتب گیوه مرثنو (در اوستایی)، گیوک مرث (در پهلوی) و گیومرث، گیومرث (در فارسی دری) نیز دیده می شود. اما چنانکه گفته آمد الفاظ مذکور در شاهنامه گاهی بمعنی وصفی هم بکار رفته اند و دلیل آن آن جزین نخواهد بود که گیو - گئوش - غز حیوانی مقدس و ایزد نگهبان

چارپایان بوده است. صاحب برهان در تعریف گوش روز گوید: «درین روز جشن کنند و عید سازند و آنرا سیر سود گویند و این روز سیر برادر پیا ز خورند و گوشت را با گیاه و علف پزند نه با چوب و هیزم و گویند این باعث امان یافتن از مس و لامسه جن است و بدان مداوای امراضی کنند که منسوب به جن است. و درین روز نیک است فرزند به مکتب دادن و پیشه آموختن» (۲). محمد حسین، این مطالب را از ابوریحان بیرونی اخذ کرده (۳).

(۱) بدایع الوقایع چاپ مسکو به اهتمام الکساندر بالدیرف ج ۱ ص ۳۳ قلمی لغت مصاحف

(۲) برهان قاطع ج ۳ ر ۱۸۵۰ (۳) همانجا ص ۱۰۰ (۴) همانجا ص ۱۰۰

گفتیم این کلمات گاهی در شهنامه بحیث اسم وصفی اشخاص نیز استعمال شده، یعنی پهلوان، مرد مبارز و دلیر. کیو بحیث اسم خاص: «...»
 خبر شد بطوس و سگو درز و کیو بر هام و گر کین و گردان نیو (۱)
 چوطوس و چو گودرز و کشوادو کیو چو گر کین و بهرام و فرهاد نیو (۲)
 بزال آن گهی گفت کیو از خدای همی خو اهم آنک او بود رهنمای
 که درین ادبیات از قهرمان معروف شاهنامه یاد شده است و گاهی همین
 کلمه، مطلقاً وصفی است از دلیری و مردانگی موصوف، مانند:
 ب مادر چنین گفت سهراب گوی که ای مادر از من حدیثی شنو (۳)
 بر و بر نشسته یکی پهلوان ابا فرسفت و یال گوان (۴)
 هجیر آن گهی گفت باخو یشتن که گر من نشان گو ییلتن
 بگویم بدین نیکدل شیر مرد ز رستم بر آرد به ناگاه گرد (۵)
 بدین طریق گز دهم (بضم اول) نیز ممکن است مرکب از گز، غز + دهم
 از مقوله تهم در کلمه تهمتن (شخصی که در بلندی و بزرگی جثه و مردی و دلیری
 نظیری ندارد)، باشد تهمتن یکی از القاب رستم زال بوده است (۶). دقیقاً بلخی گفت:
 گز دهم گز دهم و بشیر و دینار باشد و بالا و تن تهم و نسبت کیانی (۷)
 پدر بد مر این دخت را گز دهم بر آردن کزو خورد بد گستم (۸)
 پس «گز دهم» که از پهلوانان شاهنامه است معنی آن چنین خواهد شد: مردی
 که در دلیری و مردانگی دارای اوصاف و صفات «گوش» است، فتأمل.
 این بود تأثیری که ابزد گوش (غز) در اسامی رجال داشته و این اثر را در دوره
 اسلامی و پیش از اسلام نشان دادیم و حتی نفوذ آن را در اعلام افسانوی
 شهنامه فردوسی نیز، صورت بسیار جزو و مختصر نوشتیم.

(۱) شاهنامه فردوسی چاپ مسکو، برتلس ج ۲-۸۰ (۲) همانجا ص ۱۹۳

(۳) همانجا ص ۲۰۴-۲۰۵ (۴) و (۵) منتخب شاهنامه، محمد علی فروغی ص ۱۰۰

(۶) لغت فرس دبیر سیاقی ص ۳۳۸ (۷) لغت فرس همانجا

(۸) شاهنامه چاپ مسکو ص ۱۴۲

زیرا مقصد درین جافقط آوردن چند مثال بود، ورنه ازین قبیل اسامی دیگری
 راهم میتوان یافت، چنانکه یوستی (Justi) در اثر خود بنام «نا منامه» از چارتن
 گوشیار نام میبرد که یکی از ایشان همان گوشیار منجم معروف کیلی بوده است (۱)
 اکنون تا شیر گوشورون (غز گاو) را در اسامی رجال و زبانهای اروپایی
 و هندی و قبایل ترک و مغول - یعنی در ساحه‌ای که از مغولستان تا غرب اروپا و از
 ماوراءالنهر تا جنوب نیم‌قاره هند را دربر میگیرد - مورد بحث قرار میدهم. اما این
 موضوع ایجاب میکند که اندکی دربارهٔ خانهٔ اولیهٔ آریائیان، از قول مستشرقین
 صحبت شود.

طوری که معلوم است دانشمندان را
 عژماوو خانهٔ اولیهٔ آریائیان
 درین مورد اتفاق نظر تام موجود نیست
 و اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که اسامی زیادی در منطقهٔ وسیع مذکور، ما خود
 از اسم ایزد (گوش) است، آن وقت این موضوع را میتوان اقامه نمود که مهاجرت
 اقوام آریایی از جایی شروع گردیده که غز گاو مختص به آن است.
 رونه گروسه مستشرق معروف فرانسوی در ضمن این سؤال که: خانهٔ اولیه
 آریائیان کجا بوده؟ میفرزاید: اگر جواب این سؤال داده شود، کانون زبانهای هندو
 اروپایی پیدا خواهد شد. سابقاً این کانون را در بلخ یعنی قسمت شمالی افغانستان
 قرار میدادند. و طرفداران آلمان بزرگ امروز آن را در آلمان شمالی قرار میدهند. ولی
 بطور کلی اکنون غالب دانشمندان طرفدار این نظریه هستند که کانون اولیه
 آریائیان در بیابان جنوب روسیه، در شمال بحیره سیاه قرار داشته است و فکر میکنند
 که در آنجا سلت‌ها و ایتالیایی‌ها بطرف اروپا رهسپار شدند و ایرانی‌ها راه ایران
 را پیش گرفته عده‌ای از ایشان بطرف هندوستان رفتند ... عدهٔ زیادی از قبایل
 در همان صحرای روسیه یعنی ترکستان شوروی کنونی ماندند و عده‌ای نیز

بتر گستان چین رفتند ... وسا کنین قدیم آن بنام سکاها و سر مستها شناخته
میشدند (۱)

موسیو فوشه خاورشناس دیگر فرانسوی پاسخ آن سوال را چنین ایراد مینماید:
«این جواب راهنوز کسی نداده است. البته تمام تاریخ آسیا تأیید میکند که هند یها
و ایرانیها از صحاری بی پایان اروپا و آسیا آمده اند. ولی این دشت وسیع از حوالی
بلژیک تا فلات منچوری ادامه دارد و نه میگویند از کدام نقطه این دشت پهناور بیرون
آمده اند. . . . بهر حال این طور به نظر میرسد که در حدود اوایل هزاره دوم پیش
از میلاد قبایلی که بعد از استقرار در زمینهای آسیای غربی، بهندی و ایرانی
معروف شدند در نتیجه فشار اقوام شرقی از حوزه سیحون و جیحون رانده شده از طرف
جنوب به جبال مرتفع مستور از برف هندو کش برخوردند. چون فشار زیاد تر
شد عده ای از آنها جسارت بیشتری کرده ... از جبال افغانستان عبور کرده
در اخوژی و پنجاب مستقر گردیدند و احتمالاً دست دیگر جهت غربی را انتخاب
کردند. . . . (۲)

بدین صورت نظریه موسیو فوشه آنست که حوزه سیحون و جیحون مسکن
ارایه اقوام هند و اروپایی بوده است. باری عقیده نه گرفته را آوردیم که گفت:
«اگر کانون اولیه آریائیان کشف شود. کانون اولیه زبانهای هندواروپایی پیدا
خواهد شد، ازین رو میتوان استدلال کرد که اگر زبان هند و اروپایی، یا کم از کم
شواهدی از آن پدید آید، که محصول منطقه جغرافیائی خاص باشد، باز شاید بتوان
آن کانون اولیه را حدس زد که با تحقیق بیشتر تثبیت گردد. به بیان دیگر اگر
بتوان اسامی را در اروپا و در آسیای میانه و در سراسر هند سراغ کرد که مختص
به جنوب حوزه سیحون و جیحون و جبال پامیر باشد آیا نمیتوان بار دیگر همان
عقیده را بیاد آورد که «کانون اولیه آریائیان، بلخ، شمال افغانستان بوده است»؟

(۱) رونه گروس در تمدن ایرانی ص ۴۰۷-۵۸

(۲) موسیو فوشه، همانجا ۴۴۹-۵۰

